

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

راجع به مسائلی که در جلسه گذشته عرض شد ظاهراً هنوز مطالبی باقی مانده و مسائلی هنوز در ذهن وجود دارد که آن طور که باید و شاید توضیح داده نشده البته این مسئله، طبیعی است که خیلی از قضایا و مسائل در همان جلسه اول کاملاً تبیین و روشن نمی‌شود و شاید نیاز به تفکرات ممتد و تأملات و جلسات پی در پی داشته باشد تا مسئله تا حدودی بتواند جایگاه خودش را پیدا کند با وجود اختلاف در مراتب، اختلاف در مراتب مطالب، [در] بعضی از اینها به اندازه‌ای مطلب بالا هست که حتی بسیاری از بزرگان هنوز از درک آنها عاجزند.

از جمله مسائلی که در جلسه گذشته عرض شد مسأله اعتراض حضرت زهرا سلام الله علیها به امیرالمؤمنین علیه السلام بود و این که چطور با وجود مقام عصمت، این اعتراض تحقق پیدا می‌کند و یا این که ناراحتی حضرت زهرا سلام الله علیها در فقدان پدر آن هم به این کیفیت چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟

یادم می‌آید در خدمت مرحوم آقا در زمان حیاتشان در مشهد، روزی به منزل یکی از بزرگان و علمای معروف که الان همایشان در قید حیات هستند رفته بودیم. ایشان مشغول شرح خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها بودند و کتابش هم چاپ شده به نام شرح خطبه الزهرا.

حضرت زهرا یک خطبه بسیار عجیب و بلیغ و بسیار پرمعنا و عمیق در مسجد رسول خدا

قرائت کردند پس از این که عمر و ابابکر غصب خلافت کردند و آن قضایا را به وجود آوردند. چند روز بعد حضرت زهرا آمدند و در مسجد این خطبه را در حضور افراد در حضور مردم انشاد کردند و واقعا از خطبه‌های شاخصی است که تا به حال از زمامداران و ائمه و معصومین ما به یادگار مانده است. خیلی مسائل عجیبی است و در آن خطبه آن چنان مفتضح می‌کنند ابابکر و عمر و آن دسته بندیهای خودشان را که انگار خود رسول خدا دارد صحبت می‌کند و کلمات و تعابیر تعابیری است که از دهان رسول خدا دارد صادر می‌شود و بیرون می‌آید.

راجع به این مسئله ایشان داشتند آن موقع این تألیف را می‌کردند. بنده یاد می‌آید اشکال ایشان در آن موقع این بود و از مرحوم آقا برای جوابش حلّ و پاسخ می‌طلبیدند که حضرت زهرا این اعتراضی که به امیرالمؤمنین کرده چه وجهی دارد؟ و من در آن جا تا آن جایی که به یاد هست توضیحات مرحوم آقا را ایشان حتی نتوانستند دریافت کنند و نتوانستند قانع بشوند. خب ایشان از جمله افرادی است که از

افراد علما و فضلا و مبرزین هستند ولی علی کل حال مسئله شکل و صورتی دارد که ممکن است اینها هم نتوانند به آن مراد و مفهوم و مغزای این قضیه پی ببرند و تا آن جا که به نظر می‌رسد هنوز هم شاید این مسئله برای ایشان لاینحل باقی مانده باشد.

چون راجع به این قضیه سوال داده شده و همین طور در جلسه قبل راجع به این قضیه مخدرات و دوستان سوالاتی کرده بودند. امروز صبح که فکر می‌کردم راجع به مطالب این جلسه چه عرض کنم و [آیا] بازگردیم بر همان روال همیشگی که مسأله خواستهای فطری از یک زن سالک و استعدادهای فطری و شاخصهای آن و همین طور طریق رسیدن به کمال که مبنای جلسات ما هست چیست و در این موقع یک مرتبه چشمم خورد به نامه ای که داده بودند و احساس کردم شاید پاسخ این قضیه با یک وضوح بیشتر جا داشته باشد.

دو یا سه مطلب هست که قبل از این قضیه و وارد شدن در این مسئله خدمت دوستان عرض کنم. یکی مسئله‌ای است مربوط به اذکار و اوراد و همین طور قرآن که در هنگام عذر خیلی سوال می‌شود، آیا می‌شود قرآن خواند یا نه، خواندن بیش از هفت آیه از قرآن صحیح نیست و چهار سوره در قرآن وجود که دارد به نام صور عزائم و سور سجده است که خواندن حتی یک آیه هم از آن صور اشکال دارد.

سوالی که می‌شود این است که آیا می‌شود قرآن را بدون صوت خواند؟ آن هم نمی‌شود. یعنی زبان حرکت کند و انسان قرآن را حتی بدون صوت و آهسته بخواند. بله می‌شود قرآن را انسان در درون دل خودش بخواند یعنی فرض کنید که یک شخصی می‌خواهد قرآن را حفظ کند، خوب اشکال ندارد که به قرآن نگاه کند و بدون این که به زبان بیاورد، آیات قرآن را حفظ کند در درون. خود مقصود از عدم جواز قرائت قرآن، نگاه کردن به آیات نیست. شخص می‌تواند در همین هنگام به آیات نگاه کند اما این که آیات را به زبان بیاورد این محل اشکال است. پس بنابراین حفظ قرآن در دل و یا عبور دادن آیات قرآن در دل به عنوان حفظ یا هر چیز دیگر برای این مواقع بلامانع است.

مطلب دیگری که در این جا بعضی از مخدرات متذکر شدند این است که مرحوم آقا در زمان حیات خودشان رفتن به تالارهای عروسی را منع می‌کردند و دوستان خودشان بر همین اساس از رفتن به تالارهای عروسی اجتناب می‌کردند. سوال این است که در این زمان، مسئله به چه کیفیت است و آیا بنده اجازه می‌دهم که کسی [در] تالار شرکت کند یا نه؟

اولا ما تکلیف خودمان را روشن کنیم. بنده در مقام اجازه و یا عدم اجازه نیستم که بدهم یا

نه. فقط آن چه که از عهده بنده برمی آید اگر خدای متعال کمک کند و به ما توفیق دهد فقط بیان یک

مطلب است که انشاءالله در ابلاغ آن مطلب، رعایت امانت شده باشد. اما این که بنده اجازه بدهم یا ندهم نخیر، یک همچنین مسائلی اصلاً وجود ندارد و در شأن بنده این نیست که خود متصدی این گونه امور بشوم. اما راجع به این مسئله توضیحی باید عرض کنم.

در زمان مرحوم آقا، بله ایشان رفتن به تالار را منع می‌کردند و برای این قضیه دلایلی را ذکر می‌کردند و از جمله‌ی آن دلایل، عدم امنیت و رعایت موازین بود که در این گونه موارد عمومی طبعاً ممکن است وجود داشته باشد. مطالبی را که ایشان نقل می‌کردند یکی این بود که در این تالارها طبعاً افراد متعددی رفت و آمد می‌کنند. تمام آن اشخاصی که اینها شرکت می‌کنند همه افراد صالحی که نیستند و مجلس طبعاً مجلس معصیت خواهد شد و بخصوص این که ممکن است مرد هم در این گونه موارد شرکت کند و مجلس معصیت برای سایر افراد هم اشکال دارد بنابراین انسان در مجلسی شرکت می‌کند که قبلاً در آن مجلس معصیت شده است و مطلب دیگر که خب مسأله عدم احساس امنیت و آرامش بود حالا [آیا] مسأله دیگری [هم] بود [یا نه؟] بنده نمی‌دانم. شاید خود ایشان هم نخواستند خیلی بیش از این نسبت به مسئله توضیح بدهند و همین مقدار را برای رعایت مطلب و اطاعت کافی می‌دانستند. ولی خب از آن جایی که بنده در این مقام نیستم که مسأله‌ای را محدود کنم و یا امر و نهی در این قضیه داشته باشم. فقط به بیان مطلب در محدوده‌ای که به ذهن می‌رسد ما باید اقدام کنیم.

از نقطه نظر حقیر رفتن به تالارها از این جهت اشکال دارد که آن جا محل امن نیست و مواردی از تخلف در این گونه جاها دیده شده است. جایی که ترتیب و تنظیم امور در اختیار انسان نیست چگونه انسان می‌تواند در یک مکانی با یک همچنین کیفیتی شرکت کند؟ و اگر شخصی جداً بخواهد اطمینان داشته باشد نسبت به اوضاع خودش، این باید یک مراقبت بیشتری بکند و این یک مسأله طبیعی است. مهم رسیدن به مطلب است اما تشخیص مصداق برعهده بنده نیست. لعل این که شخصی در این جا اظهار کند که نخیر، فلان تالار حتی از منزل شخصی ما هم مطمئن تر است آن دیگر با خود است، بنده دیگر آن جا را نهی نمی‌کنم. اگر یک همچنین مطلبی هست که این قدر به این قضیه اطمینان وجود دارد خب این مطلبی است و یا این که مجالس عمومی مانند استفاده از ورزشگاهها و یا استخرها و یا امثال ذلک، از دیدگاه بنده به هیچ وجه اطمینان وجود ندارد چون بنده طبق تجربیات و شنیده‌های خودم به هیچ جا اطمینان ندارم اخیراً هم که مسائلی روشن شده، لابد طبعاً همه هم می‌دانید. با توجه به این گونه مسائل چگونه یک فرد خودش را می‌تواند قانع کند بر این که پا به یک همچنین جاهایی بگذارد حال اگر توانسته به این مسئله برسد و شرایط را برای خود مجاز می‌بیند این دیگر

حساب با خود او است و دیگر نسبت به این قضیه خب جای سوالی نیست. این یک مسئله. مطلب دیگر این که همان طوری که مرحوم آقا می فرمودند این گونه جاها، افراد مختلفی شرکت می کنند و معمولا محل فسق است و جهات حیوانی بیش از جنبه روحانی در این گونه جاها حاکم است. نظر در این گونه موارد بر خود نمایی است بیایند لباسها را به همدیگر نشان بدهند طلا و جواهری که به گردن آویزان می کنند بخواهند به رخ یکدیگر بکشانند وضعیت و کیفیت خانوادگی را بخواهند [به رخ دیگران] بکشانند. به رخ کی می خواهی بکشانی؟ به رخ آن کسی که به پول شب محتاج است؟ به رخ آن کسی که نمی تواند حتی یک انگشتر در دستش بکند؟ به رخ این می خواهید بکشانید؟ افرادی که برای توجه نفوس به سمت خود، معمولا در این گونه مجالس شرکت می کنند و با وضع بسیار قبیح و وقیح که عموما توأم با ریبه و نگاههای هوس آلود است! چه این [در] تالار باشد چه مجلس دیگر باشد شرکت در این مجلس حرام است.

مجلس باید برای خدا باشد حالا صرف نظر از این که داماد در این گونه تالارها در مجالس زنانه شرکت می کند و آنها هم لابد با نماز شب و چادر نماز شب می آیند در یک همچنین جاهایی! صورت های خودشان را همه را با پوشیه گرفتند و با چادر نماز شب در این تالارها شرکت می کنند! آن وقت این مجلس می شود مجلس شیطان! بی برو و برگرد. نفوسی که در این مجلس هستند همه نفوس نفوس شیطانی هستند. انسان وارد این مجلسها که می شود اصلا تمام وجود و قلبش را ظلمت و کدورت می گیرد. از این نقطه ی نظر هم خب شرکت در این تالارها برای انسان مضر است

بنده خودم در یک تالاری شرکت کرده بودم البته خب خود من می روم جایی، برای مرد اشکالی ندارد چون مرد مسئله اش با زن تفاوت می کند در مسأله اول که مربوط به خانمها و جنبه امنیت است طبعا برای مردها نیست صورت دیگری دارد ولی مسأله کدورت که جای خودش است رفتن و در آن جا نشستن و اینها، یک کدورتی دارد. چندی پیش مجلس تالار یکی از ارحام بود در طهران و من می دانستم که طبعا اصلا این گونه مجالس [با ما] سازگار نیست وقتی که وارد آن مجلس شدم چنان حالت کدورتی حاکم [بود] که بیش از سه یا چهار دقیقه نتوانستم بمانم، هر چه اینها اصرار کردند آقا بفرمایید شام حاضر است گفتم نه من باید جایی بروم. آدم چه بگوید؟ یعنی چطور می تواند به این افرادی که نشستند و با هم می گویند و می خندند و انگار نه انگار مسئله ای اتفاق افتاده، آقایانی هستند و علما نشستند و آنها هم ککشان هم نمی گزد خب نباید هم بگرد چون نیستند، در این قضایا نیستند، به به انشاء الله مبارک است بهترین جا عبادت است! جالب این که یکی از دوستان که همراه با ما بود و

اتفاقاً

تازه از دوستان شده و توفیق رفاقت با ایشان را پیدا کردیم او هم وقتی آمدیم یک همچین حرفی زد گفت عجب جایی بود اصلا من داشتم می مردم! گفتم بله دیگر، گفت چطور این آقایان همین طور نشستند؟ گفتم خب دیگر از خودشان پرسید این مسئله را.

آخر مشکل در این جا است مشکل این جا است که این مجالس ضرری به دیگران نمی رساند چون دیگران خودشان هستند چون دیگران اصلا در این حرفها هستند. آدم بیهوش را شما هر چه سوزن هم به او فرو کنید نمی فهمد چون بیهوش است، انگار نه انگار. آن آدمی که به هوش است اگر یک سوزن به او فرو کنیم فریادش می رود بالا، چون حس دارد عصب دارد شعور دارد ادراک دارد التفات کردید لذا این قضایا و این مجالس برای افراد عادی هیچ مهم نیست. مسئله ای نیست این آقا چه می گوید؟ می گویند کدورت پیدا می کند! ما که رفتیم هیچی نفهمیدیم! خب بله مشکلی ندارد قضیه و نباید هم بالاخره چیز بشود ولی علی کل حال برای آن کسی که در مقام تهذیب نفس است این مسئله به این کیفیت است. علی کل حال قضیه به این کیفیتی است که خدمت رفقا عرض شد.

سوال: آیا شرکت در کلاسهای هنری بانوان مانند خیاطی نیز حکم سالنهای ورزشی را دارد

یا خیر؟

جواب: ببینید سالنهای ورزشی، طبعاً آن مسئله فرق می کند آن یک محیطی است که به طور کلی اصلا برای این گونه مسائل طراحی شده و آن چه را که شنیده می شود از همین جاها برخوردار است. ولی به نظر نمی رسد که این گونه کلاسها هم این گونه مسئله را داشته باشد. کلاس عادی و درسی است و اگر انسان توجه به خودش داشته باشد شاید این اثرات و اینها را نداشته باشد مگر این که وضعیت و کیفیت آن محل به نحوی باشد که خلاصه از آن حال و هوای عادی قضیه را دربیان کرد که خب باز آن هم حکم بقیه را پیدا می کند.

حال پیردازیم به مطلبی که راجع به داستان حضرت زهرا و کیفیت مواجهه ی آن حضرت با این قضایایی که بعد از رسول خدا اتفاق افتاد. باز قبل از این قضیه، این را هم فراموش کردم این مسأله سوم که در این جا یکی از مخدرات تذکر دادند. با توجه به بیانات جلسه قبل نواقص العقول و نواقص الایمان [که] به معنای محدودیت وجودی [است] و آن محدودیت لازمه بقاء و استمرار حیات در این دنیا است، سوال من این است چرا امیرالمؤمنین لفظ ناقص را به کار بردند؟ چون طبق برداشت از کلام شما این عین کمال است برای زن، ساختار وجودی او این مطلب را می طلبد.

معنای نقصان همان طوری که در جلسه قبل عرض شد به معنای کمی در مرتبه است و کمی در

رتبه نه معنایعیب. یک وقت معنا معنای عیب که نقص به معنای عیب و کاستی و ضد ارزش است خب یک همچنین مطلبی از کلام امیرالمؤمنین استفاده نمی شود که یک عیبی بر زن است و این عیب طبعا باید از نقطه نظر انتساب، باید به خدا برگردد. خب زن را کی عیب دار کرده؟ خب خدا کرده، پس این عیب به او برمی گردد.

یک روز حضرت لقمان علی نبینا و آله و علیه السلام ایشان در جایی نشسته بودند چهره ایشان بیشتر به سیاهی متمایل بود، شخصی آمد و رو کرد و گفت این قیافه را از کجا آوردی؟ حضرت رو کردند به او و گفتند بهنقش ایراد می گیری یا به نقاش؟ این را که من از خودم نیاوردم. حال در مورد این قضیه و این منقصت باید دید که این نقص عیب و عار است که موجب انتقاد است و موجب خرده گیری یا این که نه این مسئله عیب نیست بلکه بیانیکی نقطه است؟

نقص یعنی کمی. وقتی که دو چیز را نسبت به هم در نظر بگیرند، یکی در یک صفتی بر دیگری رجحان داشته باشد به او می گویند کامل به این می گویند ناقص. این معنا معنای نقص است. معنا معنای عیب نیست. اگر دو خط کش باشد یکی چهل سانت و یکی سی سانت به خط کش چهل سانت می گویند کامل و به آن سی سانتی می گویند ناقص این از او کوچکتر است. اگر یک شخصی باشد یک متر و شصت و دیگری یک متر و پنجاه، آن یک متر و پنجاه به نسبت یک متر و شصت ناقص است. اگر شخصی باشد که در یک حدی از علم قرار گرفته و فردی دیگر پایین تر، به او می گویند نسبت به او ناقص و هلم جرا، به این کیفیت. هر مرتبه کمالی مرتبه مادون او به نسبت به او ناقص خواهد بود و او نسبت به او کامل خواهد تا این که به مرتبه کمالی مطلق آن شیء دسترسی پیدا کند.

روی این جهت امیرالمؤمنین علیه السلام که خطاب نواقص العقول به زنان کردند این نقص، نه عیب و عاری است برای آنها یعنی از نقطه نظر ادراک و سعه وجودی مطالب و بخصوص از نقطه نظر عقل عملی، آن عقلی که در این جهان کارها را بر طبق ملاکات خود می خواهد انجام بدهد نه آن عقل نظری و عقلی که فقط به تبیین و توضیح و کشف مجهولات می رسد. آن عقل نظری ممکن است بین مرد و زن یکسان باشد. آن عقلی که انسان را از جهل به علم می برد نقاط مجهول را برای انسان روشن می کند. این مطلب ممکن است در هر دو یکسان باشد اما در عقل عملی، حالا که این مسئله روشن شده پیاده کردن او و انجام دادن آن، مطلب دیگری استانسان خیلی مطالب را می داند ولی وقتی که پایش می رسد نمی تواند انجام بدهد.

مخدره ای به من می گفت که من به شوهرم گفتم که من وقتی که فکر می کنم از نقطه نظر

وجدانم و از نقطه نظر عقل و از نقطه نظر شرع هیچ دلیلی برای این که تو را منع کنم که زوجه دیگری اختیار کنی نمی بینیم، چه دلیلی دارد؟ شرع اجازه داده عرف نسبت به این مسئله اجازه داده، الان نیاز عرفی نسبت به تعدد زوجات چقدر است؟ چقدر الان زنهایی وجود دارند که فقط نیاز به یک کفالت دارند؟ نیاز دارند به این که سرپناهی داشته باشند و از تنهایی در رنج و عذاب هستند؟ چقدر وجود دارند؟ از نقطه نظر عقلی، مسئله از نقطه نظر عقلی هم تمام است وقتی شخص می تواند تکفل کند خب چرا نیاید تکفل کند؟ قبلا در این خصوص این بحث را انجام دادیم. از همه این مطالب من می بینیم که دیگر راهم بسته است ولی جرأت گفتن و به عبارت دیگر امضا و تحریک شما را به هیچ وجه ندارم می دانم که نمی توانم. خب این می شود عقل عملی.

در عقل عملی است که اشتباهات و خطاها و ناتوانی ها بروز پیدا می کند اما در بیان یک مطلب نه! ممکن است خیلی از افراد، حتی زنها ممکن است بهتر از مردها یک مسئله را کشف کنند. شما یک مسأله ریاضی را بروید در یک کلاس، در آن کلاس هم مرد وجود دارد هم زن شاید خیلی از زنها زودتر حل کنند. بیان یک مطلب و فهمیدن یک قضیه، کلاس درسی هست حالا چه درس فقه باشد چه مسائل امروزی باشد هر چه باشد، در کشف یک مسأله علمی شاید خیلی از زنها از مردها جلوتر باشند این مقصود از کلام امیرالمؤمنین نیست.

مقصود این است که آن جایی که پای کار پیش می آید پای فعل پیش می آید پای انجام دادن پیش می آید آن جا باید ببینیم تا چه حدی نسبت به مسئله، جرأت و شهامت و اعمال وجود دارد؟ لذا [آن مخدره] می گفت من به شوهرم این طور گفتم، من اگر بخواهم تو را منع کنم خلاف شرع کردم اگر بخواهم اجازه بدهم قدرت ندارم توان ندارم لذا در این مسئله من اختیار را به عهده تو گذاشتم، من نفهمم من متوجه نشوم این قضیه به گوش من نرسد هر کاری تو می خواهی انجام بده باز هم این خیلی جرأت کرده خیلی توانسته که مطلب را بیاید بگوید خب کسی حتی این ... یعنی حتی در عقل عملی او که باز این عقل عملی او را واداشته که بیاید این را بگوید، این جا هم باز عقل عملی است یعنی در اینجا باز این عقل عملی جلوتر است. صحبت در این است که در عقل عملی

عایشه زن پیغمبر هست، می داند که رسول خدا محاربه با مسلمین را حرام کرده است، این را می داند عایشه، اگر عایشه نداند کی می داند؟ آن عایشه که زن منزل پیغمبر هست این مطلب را نمی داند؟ آن عایشه نمی داند که بیرون آمدن زن از منزل و تبرج و خودنمایی را در جلوی مردان، خدا حرام کرده است؟ آن عایشه نمی داند که آیه شریفه و قرن فی بیوتکن، در منزل خودتان بنشینید و خارج

و دنیا را به ابتلا نکشاید این راجع به او نیست؟ راجع به زنهای پیغمبر نیست؟ **وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى** الأحزاب، ۳۳ این نیست این طور؟ اینها را همه می داند. عایشه نمی داند امیرالمؤمنین چقدر به پیغمبر نزدیک بود؟ بارها از خود پیغمبر همین عایشه نشنیده بود که علی نفس من است؟ و نسبت به این قضیه حسادت نمی کرد؟ آیا عایشه نمی دانست که امیرالمؤمنین خلیفه است و محاربه‌ی با خلیفه مسلمین و جانشین رسول خدا حرام است؟

آیا عایشه نمی دانست که در روز غدیر رسول خدا امیرالمؤمنین را به خلافت و وصایت نصب کرد؟ نه انتخاب کرد نصب کرد یعنی غیر از علی کسی نبود که حضرت بیاید انتخاب کند فقط یکی بود آن هم امیرالمؤمنین بود در همه کره زمین یکی بود آن هم علی، سه هزار تا نبودند که حضرت یکی را از میان آنها انتخاب کند یکی بود لذا نصب کرد. این را نمی دانست؟ این که دو ماه از قضیه گذشته بود پنجاه سال نگذشته بود که بگویند یادمان رفته، دو ماه از قضیه گذشته بود، این روز غدیر تا وفات رسول خدا دو ماه مانده بود، این را که عایشه می دانست. عایشه نمی دانست که امیرالمؤمنین قاتل عثمان نیست و کسان دیگری قاتل عثمان هستند؟ من جمله همان دو نفری که او را تحریک کردند، طلحه و زبیر خود آنها جزو قاتلین عثمان بودند، خود همین طلحه و زبیر جزو قاتلین بودند که در را زدند شکستند و آمدند تو و او را کشتند این را نمی دانست؟ این را هم می دانست. عایشه نمی دانست که دارد به امیرالمؤمنین تهمت می زند و این الان در این جا مظلوم واقع شده؟ این را می دانست. عایشه خودش دشمن عثمان نبود و بارها نیم گفت در مدینه اقتل نعثله فقد کفر این یهودی را بکشید این اصلا دین ندارد حالا به خاطر این که حقوقش را کم کرده، به خاطر همین کمبود حقوق آمده بود این حرفها را می زد! عایشه نمی فهمید که از کشتن عثمان بیش از همه خود عایشه خوشحال شده؟ اینها را همه را می دانست. چرا بلند شد آمد به جنگ امیرالمؤمنین؟ چرا؟ برای چه بلند شد؟ برای این که این دو نفر آمدند گولش زدند طلحه و زبیر آمدند پیش او و گولش زدند.

آمدند گفتند چه نشستی؟ علی خلیفه شده اصلا به ما کاری ندارد نه به ما جایی داده نه این همه ما صبر کردیم، این همه ۲۵ سال در زمان ابوبکر و عمر و عثمان هیچی حرف نزدیم حالا که دارد کار به این جا می رسد علی آمده همه را گذاشته کنار، چراغی که مال بیت المال بود را خاموش می کند می گوید شما امر شخصی دارید نمی شود با این چراغ من پیش شما بنشینم! عجب! [چه] جایی آمدند؟ بگذارید بروم یک چراغ خصوصی بیاورم روشن کنم همدیگر را ببینیم.

خب چی شد؟ ضعف گرفت او را، گول خورد، تحت تأثیر قرار گرفت تحت تأثیر قرار گرفت. و شما هم خیال نکنید فقط زنها این طور هستند مردها هم این طور هستند. خیلی از مردها هم با یک فتنه ای و با یک جهتی و با دو کلمه صحبت کردن تحت تأثیر قرار می گیرند. اما خداوند این مسأله غلبه احساسات را در زن بیشتر قرار داده و ما این مطلب را به چشم خودمان دیدیم. در جریان بعد از مرحوم آقا ما این قضیه را دیدیم که عمده‌ی بار احساسات در مسئله به دوش خانمها بوده تحریک از طرف خانمها بوده چون بنده خودم در جریان بودم عرض می‌کنم. یعنی وقتی مطلبی را باز می‌کردیم جلو می‌رفتیم بهمینشأ آن می‌رسیدیم می‌دیدیم احساسات و این گونه مسائل بوده که به این شکل درآمده، بروز و ظهورش این طور بود. البته خب در آن طرف بعضی بودند بعضی از مخدرات که سفت و محکم در مبانی خودشان ایستاده بودند و می‌گفتند این و لا غیر تمام شد و هر چه می‌خواهد بشود بشود.

ولی کلام امیرالمؤمنین که در نهج البلاغه می‌فرماید و اما عائشی فقد ادرکها ضعف رأی النساء^۱ عایشه ضعف اندیشه و تفکری که در زنان وجود دارد، او هم به آن مبتلا شد این به این نقطه برمی‌گردد یعنی به نقطه‌ای است که احساسات در شخص به یک حدی است که آن ملاکها و آن خصوصیتی را که خود او این ملاکها را قبول کرده و خود او با عقل نظری خودش این مطالب را پذیرفته ولی در مقام عمل همه اینها را کنار می‌گذارد همه اینها را فراموش می‌کند و به اینها توجهی نمی‌کند و کار را به آن جا می‌کشانند که شروع می‌کنند به نامه دادن و این طرف و آن طرف و مردم را دعوت کردن. من عایشة زوجی رسول اللہ و ام المؤمنین الی فلان و فلان، زوجه رسول خدا و ام المؤمنین، مادر مؤمنین به فلان شخص و فلان کس.

این افراد بدبخت و بیچاره هم تا اسم عایشه و ام المؤمنین آمده، می‌گویند هان! حتما یک خبری است حتما یک خبری است! بعضی از اینها گول می‌خورند خب نمی‌دانند مطلب دستشان نیست اینهایی که آمدند در جنگ جمل اینها تقریباً می‌شود گفت نود درصدشان اصلاً از جریانات اطلاع نداشتند و خلیفه بودن را یک مسأله عادی می‌دیدند، خب یکی آمده انتخابش کردند مثل این که الان رئیس جمهور انتخاب می‌کنند مثل این که الان یکی را وکیلی می‌کنند یکی را نماینده می‌کنند یکی را وزیر می‌کنند یکی را چکار می‌کنند این هم همان است دیگر. مردم جمع شدند آمدند علی را خلیفه

۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۴۸ (با مقداری اختلاف).

کردند ولی ام المؤمنین مطلب دیگری است! نه! نمی شود! ام المؤمنین را نمی شود! علی پایین تر از ام

المؤمنین است! او مادر همه مؤمنین است زن پیغمبر بوده حریم رسول خدا فعلا باید در او لحاظ بشود با پیغمبر بوده سالها از کلمات پیغمبر استفاده می کرده چقدر پیغمبر صحبت کرده و او بیشتر می داند و حتما بیشتر اطلاع دارد

این مردم الاغ و انعام کالانعام تا این نامه عایشه را می دیدند، یا علی این شمشیر را بکش راه بیفت! بدبخت زن و بچه را همه را اول می کرد دنبال کی؟ دنبال عایشه. یک چند نفری بودند این جا که نه! آنها نخاله بودند آنها ناقلا بودند طلحه و زبیر و یک عده ای که آتش بیار و ببر معرکه بودند اینها ناقلاهای مسئله بودند و می دانستند این قضیه را، اطلاع داشتند نسبت به این ولی بقیه چه می دانستند؟ بقیه خبری از این چیزها نداشتند و همیشه هم از این اوضاع بوده یعنی بدون این که فکر کند، حالا این شخصی که ام المؤمنین است خب باشد، خب باشد ام المؤمنین، بلند شوند بروند دنبال او؟

در جنگ جمل یکی از افرادی که در لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام بود دچار شبهه شد خب دید که آن طرف عایشه است طلحه است زبیر است اینها همه از اصحاب رسول خدا بودند همه اینها افرادی بودند که پشت سر پیغمبر صف اول نماز می خواندند در جنگ احد از آن هشت نفری که باقی ماندند دو نفر از آنها طلحه و زبیر بودند یعنی وقتی که همه فرار کردند و آمدند و فریاد زدند که کار محمد تمام شد کار محمد تمام شد هشت نفر باقی مانده بودند ابودجانہ انصاری بود امیرالمؤمنین علیه السلام بود که همراه پیغمبر بود دو تای دیگر که بودند یکی طلحه و زبیر بود این طور اینها مقاوم بودند اینها را مردم می دیدند دیگر، کور که نبودند. خب می بیند الان ...

و این مسئله خیلی مهم است برای ما، خطر این جا است که انسان احساسات خودش را به این گونه مسائل نسپرد. شما خیال کردید شیطان وقتی که می آید همین طوری با آب خوردن و شربت می آید؟ نه آقا! هزار و یک شبکه و دام دارد. شیطان یک دفعه به صورت یک فردی می آید که ابدا شما احتمال نمی دهید این خطا کرده باشد. احتمال نمی دهید در عمرش پا روی یک مورچه گذاشته باشد. احتمال نمی دهید! همان را می آورد وسط علم می کند. خب کی بایستد؟ این جا است که خود افراد در ارتباط با راهشان باید همه محک زده بشوند و همه مطلب را بفهمند.

یکی از این اصحاب امیرالمؤمنین دچار شک می شود، می گوید این طرف علی است خب بسیار خب این خلیفه است و محفوظ دیگر، جایش محفوظ آن طرف عایشه زن پیغمبر آمده زن پیغمبر آقا شوخی نیست انسان بیاید نگاه کند زن یک شخصی، زن رسول خدا آمده و دارد نسبت به یک مسئله دادخواهی می کند. یکی نبود به این عایشه بگوید آخر زینکه عثمان را کشتند که کشتند این جنگ راه

انداختن یعنی چه؟ عثمان را چند نفر کشتند؟ اولاً عثمان را ده نفر بیست نفر صد نفر، خب بیست نفر کشتند دیگر، آنهایی که بالاخره شمشیر را زدند، نباید که آنها را کشت، باید دیه گرفت از آنها. وقتی بیست نفر یک نفر را می‌کشند که نباید انسان آنها را بکشد اگر انسان بخواهد بیست نفر را بکشد به اندازه بیست نفر باید دیه به اولیای مقتول بپردازند، خب این. وانگهی آن بیست نفر آن جا هستند زورت می‌رسد برو آنها را بکش. فوقش دلت خیلی برای عثمان و رسول خدا و دین شوهرت سوخته بلند شو برو آن هفت هشت نفر را بگیر و بکش دیگر، زورت نمی‌رسد چرا داری مردم را می‌کشی؟ حالا چون آن چند نفر فرض کن یکی از آنها مالک اشتر یکی از آنها فرض کن کسی دیگر، این چند نفر که آمدند کشتند زورت نمی‌رسد خب زورت نمی‌رسد چرا می‌خواهی بقیه کشته شوند؟ بلند شو برو بکش. تیر بزن به آنها، اگر تکلیفت را می‌دانی خب بلند شو برو آنها را قصاص کن دیگر، ولی خب علی کل حال خیلی مسئله جای صحبت دارد یعنی هر جایش را دست بگذاری ایراد است. خب یکی نیست به این بگوید اصلاً به تو چه مربوط است؟ تو بنشین در خانه، پیغمبر گفته بلند شو بیا چیز کن؟ این کار را باید به عهده مردها بگذاری، تو چکاره هستی؟ تو چکاره عثمانی؟ تو وارث عثمانی؟ تو دختر عثمانی؟ تو ولی خون عثمانی؟ تو کی هستی این وسط؟ تو که دشمن عثمان بودی! نه! حالا ۲۵ سال صدایش درنیامده حالا همین که عثمان را کشتند دینداری او گل کرده! دفاع از اسلام و خدا و احکام شرعی شکفته شده! این ۲۵ سال انگار مرده بوده ایشان، تازه زنده شده! اینها همه مسائلی است که خب پیش می‌آید

حالا یک نفر در لشگر امیرالمؤمنین علیه السلام دچار شک می‌شود از این طرف این را می‌بیند از آن طرف اینها را می‌بیند خب شک است دیگر، شک که دیگر دست انسان نیست شک برای انسان پیدا می‌شود خب انسان چکار کند دیگر؟ می‌گوید تا این شک برای من پیدا شد خدا هم آمد نجاتش داد فوراً با این تفکر شک من برطرف شد، نگاه کردم دیدم در لشگر امیرالمؤمنین زنی وجود ندارد فرمانده لشگر امیرالمؤمنین است و آن طرف هم خب مالک اشتر و اینها هستند دیگر ولی آن طرف رهبر و لیدر آنها زن است، عایشه است. رهبریت یک لشگر را این مخدره به عهده گرفته، که این رهبر شده ژنرال شده در این ارتش، آمده و تیر و تفنگ خواسته بکشد! تا این مسئله برایم پیش آمد یاد افتاد از کلام رسول خدا که فرمود لن یفلح قومٌ ذلت امرهم امرای^۱ رستگار نخواهد شد قومی که زمام کار خود

^۱ تحف العقول، ص ۳۵: و قال صلی الله علیه و آله و سلم: لن یفلح قومٌ أسندوا أمرهم إلى امرأة. عمدة عیون صحاح الأخبار، ص ۴۵۵: قال: لن یفلح قومٌ ولّوا أمرهم امرأة.

را به زن بسپرد تا این مسئله برای من حاصل شد فهمیدم حق با علی است شکم بر طرف شد و بعد خب مشخص شد که مطلب به چه نحو بوده و چه افتضاحاتی مسئله به وجود آورد

خب ببینید رسول خدا که دشمنی ندارد. رسول خدا هم بر مرد آمده است هم بر زن آمده است در آیه شریفه دارد که ما تو را به کافه مردم فرستادیم، همه آنها کلمات رسول خدا این مسئله را می‌رساند در جنگ همین رسول خدا می‌فرماید مرد باید بجنگد و زن باید در منزل بنشیند و امور منزل را [به عهده بگیرد] پس بنابراین چرا کار را بر عکس نکرده؟ این جا که طرف زن را گرفته. زن باید در منزل بنشیند. بله برای مداوا و امور بعد از جنگ، زن می‌تواند بیاید مداوا کند پانسمان کند نمیدانم کمک کند زخمیها را چکار کند، اینها اشکال ندارد. در جنگها که می‌رفتند زنها می‌آمدند و خب مردها نمی‌توانستند یا مرد در حال جنگ بود، فرض کنید که یک زخمی افتاده، خب در آن طرف جبهه مردها می‌جنگند این طرف زنها می‌آمدند زخمیها را برمی‌داشتند می‌بردند پانسمان می‌کردند چه می‌کردند اینها مجاز است. اینها اشکال ندارد. یا این که اگر مردها از نقطه نظر جنگ برای دفاع کافی نباشند و مملکت اسلام در خطر باشد بر زن واجب است که او هم دوشادوش مردها بیاید و بجنگد، در آنجا.

ببیند اسلام نیامده زن را کنار بگذارد تازه آمده به او احترام گذاشته، گفته نمی‌خواهد بجنگی، در جایی که در خطر است شما هم بیا ولی اول این مسئله را به مردها بسپرید. مردها این مهم را انجام بدهند اگر کم آوردند خب بسیار خب حالا زن بیاید انجام بدهد. این قضیه خب جایگاه خودش را نشان میدهد. اما صحبت در این جا است که در جنبه عمومی و به طور کلی در آن نظام اجتماعی و مدیریت اجتماعی اگر امر دائر بشود در یک مقطع بین مدیریت مرد یا مدیریت زن، مدیریت مرد به لحاظ همان جهاتی که عرض شد تقدم دارد و در اموری که مربوط به زنان است، اسلام در آنجا مسئله را به زن سپرده. زن باید بیاید دخالت کند. در شهاداتی که مربوط به زن است و مرد در آن جا ناتوان است خب زن باید بیاید شهادت بدهد. در شهاداتی که در سایر موارد هم هست فرض کنید که قتلی اتفاق افتاده شهادت راجع به یک غصبی شده غصب حقی شده منزلی را گرفتند مالی را بردند زن در این جا طبق نص قرآن، شهادت دو زن با شهادت یک مرد برابری می‌کند، فرجل و امرءان یک مرد و دو زن چرا؟

آیه دلایل را می‌فرماید ان تظلّ احداهما فتذكر احداهما الاخری اگر یک زن آمد از نقطه نظر اداء شهادت به تردید و سردرگمی افتاد و نتوانست آن طور که باید مطلب را شهادت بدهد دیگری به او یادآوری کند و متذکر بشود و خصوصیات آن را بیان کند.

بعضی از آقایانی که آمدند راجع به این قضیه کتاب نوشتند در کتاب این معنای تظل را معنای نسیان گرفتند. گفتند چون زن در منزل است و زیاد کار می‌کند لذا فراموشی برای او بیش از مرد پیدا می‌شود! اگر فراموش کرد آن یکی بیاید...! اولاً ظلالت به معنای نسیان نیست و خداهم زبون داشت بگوید آن نسی. دوماً این که کار کردن زن در منزل که این موجب نسیان نیست برای او. کدام کار کردن در منزل؟ مرد که بیشتر بیرون کار می‌کند و باید بیشتر در معرض نسیان قرار بگیرد این ثانیاً. ثالثاً اصلاً کی گفته حافظه زن کمتر از مرد است؟ خیلی از زنها حافظه‌شان از مرد بیشتر است و بسیار مطلب را هم دقیقتر در ذهن می‌سپارند و از این نقطه نظر ما نمی‌توانیم بگوییم که مرد بر زن ترجیح دارد! نه! یا مساوی هستند یا این که بعضی‌ها بگویند که زن نسبت به مرد حافظه بیشتری دارد آن هم یک مطلب دیگری است. علی‌کل حال این به بحث ما ارتباطی ندارد. تظل یعنی گمراه بشود یعنی این که یک نفر گمراه شود گمراهی از کجا پیدا بشود؟ گمراهی همین است دیگر.

در یک مسئله، بیان و دریافت یک مطلب در بسیاری از موارد به احساسات مربوط می‌شود یعنی احساسات در یک قضیه از دریافت صحیح مطلب جلوگیری می‌کند و آن غلبه احساسات نمی‌گذارد که این مسئله آن طوری که باید و شاید دریافته بشود. بنده که خود سالیان متممادی با این گونه مسائل در ارتباط بودم اعتراف می‌کنم که دقیقاً این آیه شریفه مطابق با واقع است و در بسیاری از موارد خود بنده مواجه بودم با بیان مسائلی که وقتی که تحقیق می‌کردم می‌دیدم به شکل دیگری است. خب ما نمی‌توانیم این را یک عیب به حساب بیاوریم یعنی از این طرف که خداوند این احساسات را در زن برای ترتیب امور و تنظیم خانواده و حتی نه تنها مسئله به بچه برمی‌گردد حتی به شوهر هم برمی‌گردد واقعا اگر یک زن بخواهد همان روحیه شوهر را داشته باشد این زندگی روی پایش بند نمی‌شود اگر یک زن بخواهد با همان روحیه شوهر و روحیه مردانگی [برخورد کند] یا مرد باید بیاید زن بشود یعنی از آن روحیه‌اش دست بردارد و خود را به شکل و شمایل یک زن در بیاورد، این دیگر اختیارش با هر کسی که دلش متمایل به این مطلب است، اختیارش با خودش است ولی اگر این طور نیست و او روحیه خاصی را دارد چه عاملی باید آن لطافت و ظرافت و لطف را در منزل استمرار ببخشد؟ آن لطافت زن است زن با آن روح و نفس لطیفش می‌آید و مرد را در محیط منزل منزلی می‌کند و آن نحوه برخوردی که مرد در خارج [در] ارتباط با افراد دارد آن روحیه وقتی که می‌آید در منزل، با آن روحیه اگر بخواهد بیاید در منزل زندگی دوام پیدا نمی‌کند، با آن کیفیتی که در بازار دارد با افراد صحبت می‌کند با

همان اگر بخواهد بیاید در منزل، زندگی دوام پیدا نمی‌کند. با آن کیفیتی که بیرون دارد امر و نهی می‌کند اگر همان حالت را بخواهد بیاید خب این زندگی مشکل است.

همین که مرد می‌آید در منزل زن با آن طرفند و لطافت ظرافتی که نفس او زن دارد روحیه مرد را می‌چرخاند و با محیط منزل مساوی می‌کند یکرنگ می‌کند این وظیفه و وظیفه زن است، نه تنها نسبت به بچه‌ها که باید آن لطافت و ظرافت و رحمتی را که لازمه برخورد با طفل و برخورد با بچه است زن اعمال کند نسبت به مرد و همسر او همین طور خواهد بود، تفاوتی نمی‌کند، این مسئله کمی نیست واقعا مسأله کمی نیست یعنی اگر خدا می‌خواست در این جهت هر دو را یکسان قرار بدهد خب نظام پاشیده می‌شد یعنی یا هر دو در یک مرتبه از آن برخورد در مرتبه رجولیت خب تمام بچه‌ها از بین می‌رفتند همه بچه‌ها روحیه خودشان را از دست می‌دهند افسرده می‌شوند دلسرد می‌شوند پژمرده می‌شوند آن روح و نفس لطیف و معصوم آنها با این برخوردها آلوده می‌شود و از بین می‌رود و شکسته می‌شود

و اگر مرد می‌آمد مانند زن در این مرتبه‌ی احساسات قرار می‌گرفت خب خارج را چکار کند؟ مرتبه بیرون را چکار کند؟ مسائل دیگر را چکار کند؟ بله؟ آن برخورد دیگر را چکار کند؟ میدان جنگ را چه کار کند؟ در میدان جنگ که نمی‌شود این طور برخورد کرد. در امر و نهی اداری و با زیردستها و با کارکنان که نمی‌شود این طوری برخورد کرد! التفات کردید! این جااست که خدای متعال آمده و این اختلاف را ایجاد کرده است حالا چه این اختلاف در زن باشد خب زن می‌شود مرد یا این اختلاف در مرد باشد و مرد است و جای خودش و عرض شد هیچ ارتباطی هم با مسأله مراتب کمالی ندارند همه در جای خودشان محفوظ هستند یعنی مرد در جای خودش و زن در جای خودش و اینها بر حسب اطاعت و رعایت به همان مرتبه می‌رسند.

یکدفعه می‌بینی آن مردی که در این جا بود یکدفعه متوجه می‌شود زنش رفته به کمال رسیده و او اندر خم یک کوچه هنوز گرفتار است یا این که به عکس، زن می‌بیند مرد رفته به کمال رسیده و این با مسائل در دنیا خودش را سرگرم کرده و همان طور در همان مرتبه متوقف شده. هیچ مسائل کمالی ارتباطی به اختلاف درجه بین زن و مرد از نقطه نظر عقل عملی و از نقطه نظر مسائل خارجی ندارد. این هم مطلب روشن است. پس بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید نواقص العقول یعنی عقل عملی آنها، آن عقلی که دارند انجام می‌دهند با او در خارج، این نسبت به عقل مرد ضعیف‌تر است و این یک واقعیت است. واقعیت را که انسان نمی‌تواند انکار کند این یک واقعیت خارجی است.

در بسیاری از مواردی که توفیقاتی از افراد گرفته می شود به واسطه زنهایشان است بسیاری از موارد البته آن زنهایی که خب آنها در راه دیگری هستند و مسائل را جور دیگری ارزیابی می کنند مطالب را جور دیگری ارزیابی می کنند. بسیاری از آنها از این که شوهرانشان در مجالس شرکت می کنند ناراحت هستند حالا به جای این مجالس اگر شوهرت جای دیگر می رفت خوشحال بودی؟ آمده در مجلس شرکت کرده مجلس ذکری شرکت کرده دعایی می خواند بعد هم بلند می شود می رود سر زندگیش دیگر، التفات می کنید! این که خدمت شما عرض می کنم من در جریان هستم از این نظر عرض می کنم. اگر مرد او با او برود هزار تا جا، سینما و این طرف و کنار دریا و دیدن زنهای برهنه و مردان و اینها، هیچ اشکال ندارد اما اگر مردش بلند شود یک ساعت برود در مجلس ذکر یا دو ساعت برود یا در یک مجلس روضه فلان کند، این آسمان بر سرش خراب شده که چرا بلند شده رفته؟ اگر بلند شود مرد او با هزار تا افراد منحرف قاچاقچی معتاد اهل شرب و هزار تا مسائل بی بند و باری ارتباط داشته باشد مسئله ای نیست اما با دو نفر رفیقی که بگیرند و بنشینند و دو تا حرف خدا بزنند این انگار کوه بر سرش خراب می شود، اینها همان غلبه احساسات است، غلبه احساسات. اما از آن طرف هم هست از آن طرف هم هست. زنهایی که اینها مطلب را دریافتند مسئله را فهمیدند و به مطلب رسیدند و برای پیاده کردن آن برای خودشان و برای فامیل و شوهرشان و بچه هایشان از هیچ کوششی فروگذار نیستند. خداوند به ایشان توفیق داده است.

این مفاد کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است و البته از این نقطه نظر می توانیم بگوییم که قانون کلی نیست، قانون کلی. همان طوری که در هر جای تبصره می خورد در خلقت هم باز در آن جا تبصره وجود دارد فرض کنید که زنی هست از نقطه نظر عقل و درایت و رعایت مسائل بسیار از مردش هم قویتر است بنده خودم هم دیدم، افرادی دیدم. زن و شوهری هستند زن هم بهتر می فهمد و هم بهتر اعمال می کند و هم بهتر تنظیم می کند و اصلا مرد او قدرت ندارد اصلا از خودش اراده ندارد حالا بگوییم این زن عقلش از مردش کمتر است؟ نه! عقلش صد برابر مردش هم هست این این طور نیست که در هر جایی. کلام امیرالمؤمنین ناظر بر اکثریت است یعنی آن چه که اکثریت در عالم خلقت بر آن پایه بنا شده مطلب از این قرار است و خب شواهدی بر این قضیه هم بسیار است.

حال پردازیم به این قضیه، به مطلب حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها، ساعت تقریباً یازده و نیم است یا گذشته حالا یک چند چیزی، هم زیاد صحبت کردیم که همه مخدرات خسته شدند و هم این که دیگر شما خیلی به ما لطف دارید و ... خب حالا یک چند دقیقه عرض می کنیم اگر مطلب کافی

و وافی بود که در همین ده دقیقه یک ربع تمام می‌کنیم و الا انشاءالله موقوف می‌کنیم به جلسه آینده. مطلبی را که یکی از مخدرات در اینجاست ذکر دادند ایشان در این جا اظهار داشتند که پنج ماه این جلسه انجام نشده، جلسه پیش ۲۴ جمادی الاول بود، درست پنج ماه پیش، یا در ما طلب نمی‌بیند یا اینکه...! بنده در قصور خودم مسئله دارم و نسبت به کاستی و کوتاهی خودم، الحمدلله رفقا و دوستان همه طالب هستند و همه مشتاق و از نحوه برخورد و اقدام و حال و هوای مجلس هم این مسئله مشهود است. نخیر! اگر مطلبی هست به قصور خود بنده برمی‌گردد و انشاءالله امیدواریم که در مستقبل با توفیق خداوند در هر ماهی این قضیه این مجلس منعقد بشود

راجع به مطلب حضرت زهرا سلام الله علیها همان طوری که عرض شد مسئله خیلی چون بالا است، پیچیده است. اصل مسئله پیچیده نیست ولی چون این یک مطلبی است که یک مقداری یا بیش از یک مقداری، بیش از تأمل و تفکر، ادراک قلبی و ادراک وجدانی را می‌طلبد و کسانی که نسبت به مطالبی که عرض می‌کنم از نقطه نظر شهود و از نقطه نظر وجدان و به فعلیت رسیدن، هنوز راهی در پیش دارند باز بنده نمی‌توانم اطمینان بدهم که کاملاً این مطلب روشن شده باشد. ولی تاجایی که می‌شود مسئله را نزدیک کرد و مطلب را بیان کرد خدمت دوستان عرض کنم

مسئله حضرت زهرا سلام الله علیها، اشکالی که شده این است که آیا حضرت معصوم بودند یا نبودند؟ خب قطعاً حضرت معصوم بودند و یکی از چهارده معصوم هستند و بالاتر از این پس از سعه و ظرفیت امیرالمؤمنین علیه السلام، از تمام ائمه ظرفیت حضرت زهرا بالاتر بوده است و تمام ائمه علیهم السلام موقعیت و فیض خودشان را از مادرشان می‌گیرند، دیگر بالاتر از این؟ یعنی امام زمان علیه السلام که الان تمام دایره وجود به وجود آن حضرت قائم است و واسطه فیض بین پروردگار و بین همه عوالم وجود است نه فقط کره زمین و آسمان و کهکشان، نه آنها که به اندازه بال پشه‌ای در قبال آسمان بیکران عوالم غیب ارزشی ندارد. تمام عالم وجود، جبرائیل میکائیل ملائکه، همه اینها [وجود خودشان را] از وجود امام زمان دارند اگر وجود امام زمان نباشد تمام عالم وجود عدم است. این چراغها الان فرض کنید که در اینجا روشن است نور هم از بیرون در این جا دارد می‌تابد شما یک مرتبه چراغها را خاموش کنید یک پرده سیاه هم در این جا بیاندازید، می‌شود ظلمت محض، تمام شد، یکدفعه می‌شود ظلمت. همین قضیه نسبت به امام زمان و فیضی است که در عالم وجود به همه وجودات دارد داده می‌شود، یک لحظه عنایت امام زمان نباشد ما سویالله را عدم می‌گیرد یعنی دیگر نه از

جبرئیل خبری هستو نه میکائیل و نه ملائکه و نه عالم برزخ و ملکوت و هیچی، تمام، حالا عالم ماده و اینها که همان اول رفته، بقیه هم دیگر به طبع این مسئله، تمام حیثیات وجودشان را از دست میدهند.

همین امام زمان، این اراده و قوت و قدرتی را که دارد این مربوط به حضرت زهرا است یعنی آن نفس است که دارد در فرزندش کار انجام می‌دهد و بروز و ظهورش دارد به این کیفیت در خارج تحقق پیدا می‌کند این شخصیت حضرت زهرا است.

حضرت زهرا جزو چهارده معصوم و جزو پنج تن است آیه شریفه راجع به پنج تن آمده است که البته چهارده معصوم داخل در این قضیه هستند و جدا نیستند منتهی خب چون در آن جا آن وقت پنج تن بودند آیه نسبت به پنج تن آمده است انما یرید الله لیزهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اراده و مشیت قاهره الهی تعلق گرفته است تا این که هر گونه رجس و هر گونه پلیدی را از وجود شما پنج تن و اولاد شما، اولاد امام نه غیر امام، اولاد امام یعنی امام سجاد امام باقر علیه السلام امام صادق موسی بن جعفر امام رضا امام جواد امام هادی و امام عسگری و حضرت بقیه الله، در این پنج تن و اینها مشیت الهی تعلق گرفته است بر این که هر گونه کمی و کاستی و پلیدی و زشتی و قبح و کثرت را از وجود شما بزداید و شما را به مقام طهارت مطلقه دریاورد این راجع به پنج تن [است] که حضرت زهرا جزو این سلسله است.

خب با توجه به این قضیه آیا این عمل حضرت زهرا نسبت به امیرالمؤمنین کاستی نبوده؟ نقص نبوده؟ آیا کمال بوده؟ اگر کمال بوده چرا امیرالمؤمنین ایراد می‌گیرد؟ چرا امیرالمؤمنین او را آرام می‌کند؟ چرا امیرالمؤمنین از بعضی از کارهای او جلوگیری می‌کند؟ خب حضرت می‌خواستند نفرین کنند، نفرین کنند تمام بساط اینها برچیده بشود! چرا حضرت به سلمان می‌گوید برو جلوی او را بگیر و نگذار نفرین کند؟ در حالتی که حضرت اگر این کار را انجام می‌داد خدا برآورده می‌کرد شکی در این مسئله نیست.

به نحو اجمال باید عرض کنم که مراتب متفاوت است عصمت گاهی اوقات عصمت در مرتبه ظاهر است یعنی یک شخص در مرتبه ظاهر گناهی را انجام نمی‌دهد ولی در باطن خودش گناه انجام می‌دهد من باب مثال ممکن است یک فرد در ذهن خودش از انجام یک گناهی ابا نداشته باشد و آنگاه را در ذهن خودش مجسم کند ولی در عالم خارج وقتی پای مسئله در پیش می‌آید می‌ترسد و عقب می‌کشد یعنی نمی‌خواهد این قضیه در خارج اتفاق بیافتد در عالم ذهن چه بسا ممکن است یک

فردی نسبت به خوردن بعضی از چیزها علاقه نشان بدهد حالا فرض کنید که قبلا مبتلا بوده، فرض کنید که

یک شیء یک چیزی حالا دیگر کنار گذاشته خب گاهی اوقات خاطره‌اش برای او می‌آید دوباره این مسئله برای او زنده می‌شود اما فرض کنید که این توبه می‌کند و دیگر دست برمی‌دارد و واقعا هم توبه می‌کند اما وقتی که در خارج به این قضیه می‌رسد می‌بیند نه! توبه کرده و نمی‌تواند اقدام کند، نسبت به انجام آن قضیه خودداری می‌کند. این در مقام ظاهر خودش را گرفته یعنی این گناه در ظاهر از او سر نمی‌زند یا یک عمل خلافی خب بدش نمی‌آید انجام بدهد در فکرش، ایرادی نمی‌بیند ولی همین که می‌خواهد این عمل در خارج انجام بگیرد، نه! ترس از خدا می‌آید و او را کنار می‌زند و نمی‌گذارد اقدام کند این یک مرتبه که این را می‌گویند عصمت در فعل

روی این قضیه انبیاء باید عصمت در فعل داشته باشند یعنی آن چه که از آنها سر می‌زند در خارج نباید بر خلاف رضای الهی باشد نباید حرام باشد عمل انبیاء در خارج نباید این عمل خلاف باشد و معصیت باشد اما در عالم نفس و در عالم ذهن آیا انبیاء خلاف نمی‌کنند؟ نه! شاید آنها اشتباه کنند. مثال داستان حضرت داوود علیه السلام. در جریان حضرت داوود دو نفر آمدند در محراب نسبت به یک برنامه [و] جریانی شکایت کردند این گفت که [برادر] من ۹۹ گوسفند دارد و من یک گوسفند دارم [برادر من] این قدر ظالم است که یک گوسفند را هم به ما نمی‌تواند ببیند، حضرت داوود گفت نه! این برادر تو ظالم است فقد ظلمک بسؤال نعتک علی نعاجک، یک گوسفند که حق تو است. لعل این که این صد تا گوسفند داشته! یک مرتبه حضرت داوود متوجه می‌شود عجب قضاوتی کرده! این چه قضاوتی است؟ خب اگر این صد تا گوسفند داشته این هم هیچی نداشته، خب این که بیخود حرف نزده، حالا چون این ۹۹ تا دارد مثل این حرفها که امروزها می‌زنند چون یک شخصی زیاد دارد پس باید به او بدهد، همین حرف کمونیستها، نه! لعل این که همه اینها مال او است حالا خودش می‌خواهد بدهد یک حرف دیگر است اما نه این که مال او است. حضرت داوود متوجه این اشتباه میشود فظن داوود انما فتنه داوود متوجه شد که ما او را امتحان کردیم، یکدفعه دید این دو نفر نیستند غیبتان زد، کجا بودید شما؟ شما از کجا آمدید؟ غیبتان زد.

متوجه شد اینها ملک بودند [که] به صورت انسان آمدند تا به او بگویند خیلی کار داری خیال نکن که به مطلب رسیدی. من این طور احتمال می‌دهم شاید در نفس حضرت داوود چیزی گذشته بوده، چون حضرت داوود عمل به باطن می‌کرد یعنی در مقام قضاوت در میان انبیاء حضرت داوود معروف بود وقتی که دو نفر می‌آمدند پیش او، شاهد نمی‌خواست می‌گفت حق با تو است تو هم بر باطل هستی و باید بدهی. دیگر شاهد و دعوا و بینه و قرینه و این حرفها نبود در کارش و همه هم

می دانستند و همه هم می دانستند که حضرت داوود خلاصه نگاه به طرف می کند می گوید که حق با این است یا این بیخود ادعا می کند. شاید من این طور خیال می کنم که حضرت داوود در نفسش به این مسئله فکر می کرد که من الان به یک طهارت سرّی رسیدم، به واسطه طهارت سرّ حقایق همه بر من مکشوف است نقطه جهلی در سرّ و ضمیر من وجود ندارد خدا خواسته بگوید که نه! تو که قضاوت می کنی همه مطلب نیست، خیلی هنوز کار داری تا بتوانی به آن قضاوتهایی که در پیچاپیچ و عمق‌های نهفته دل وجود دارد بخواهی به او بررسی به او کار داری حالا در میان مردم قضاوت کردی، این پدر این را کشته بدون دلیل می گویی قاتل این است بروید اعدامش کنید، هر چه طرف جزو فزع می کند داد و بیداد، ای خدای پیغمبر، کو شاهی؟ کو چیزی؟ حضرت می گوید بروید اعدامش کنید می گوید خیلی می خواهی چیز کنی می روند زمین را می شکافند یک خنجر در می آید خنجر می آید شهادت می دهد که من به توسط این، پدر این را به قتل رساندم. خب حضرت به این کیفیت بود دیگر. وقتی یکدفعه دو دفعه سه دفعه این کار را بکنند خب مردم می فهمند نه! این اصلاً کارشاین است نیاز به قرینه ندارد نیاز به بینه ندارد نیاز به حجت ندارد.

حضرت داوود آمد در دلش چیزی پیدا شد مثل این که دیگر کارمان تمام است، ببینید! هر چه به نظر می آید در خارج انجام می شود. خدا می گوید نه! هنوز کار داری دوتا ملائکه را به صورت انسان فرستاد اقامه دعوی کنند، اشتباه کرد. گفت نه! حق با این است یک گوسفند دیگر مال این است تو بیخود می کنی تو نمی توانی از این بگیری، تا گفت نمی توانی از این بگیری این دو تا غییشان زد، دید عجب! نشست با خودش فکر کرد، من اصلاً از اینها سوال نکردم سوال نکردم که شاید این به جای ۹۹ تا صد تا داشته باشد، همین طوری آدمم قضاوت کردم که تو ۹۹ تا داری این یکی مال این است دیگر، فخرّ راکعا و اناب افتاد [به] سجده و استغفار کرد این خرّ راکعا و اناب برمی گردد به آن چیزهای قبل، به آن خاطرات، به آن چه را که در ذهن خب گاهی ممکن است خلجان کند. خب این یک مرتبه از چیست؟ از عصمت است. یعنی این اشتباهی که حضرت داوود کرد این اشتباه در عالم مثال است اما اگر در خارج این قضیه می خواست اتفاق بیافتد چون پیغمبر هست اشتباه نمی کند. این را می گویند عصمت در فعل.

انبیاء عصمت فعلی دارند یعنی در مقام فعل و خارج معصوم هستند اما آنها در مقام باطن و سرّ و ضمیر ممکن است معصوم نباشند، به آن طهارت مطلقه نرسیده باشند به آن مرتبه بدون رنگی و صفای محض و هیچ گونه جنبه ورود احساسات و تخیلات و اوهام، هیچکدام اینها نداشته باشند اینها

نرسیدند. آیه شریفه نسبت به حضرت زهرا این طهارت را می‌خواهد اثبات کند که من، که خدای شما هستم اراده کرده ام که شما را به مرتبه طهارت مطلقه برسانم یعنی در آن جایی که دیگر هیچ نکته ای و ضعفی وجود ندارد و عصمت در تمام مراتب طولی خودش، همه در آن جا حاکم است. عصمت ضمیر و سر در آن جا هست. حضرت زهرا به این جا برسد. خب این مسئله نسبت به حضرت زهرا آیه شریفه دارد که اراده خدا نسبت به این قضیه تعلق می‌گیرد. اما آیا در این آیه هست که حضرت زهرا در همان موقع به این مرتبه عصمت تام رسیدند یا این که رسیدن به این عصمت تامه کار می‌خواهد؟ فعالیت می‌خواهد؟ تلاش می‌خواهد؟

شما خیال می‌کنید پیامبر همین طوری به آن مرتبه رسیده؟ صبح از سرجایش بلند شده به پیغمبری رسیده؟ یا امیرالمؤمنین که به این مرتبه عصمت رسیده همین طوری صبح از تشک پر قو بلند شده و شده امیرالمؤمنین؟ این کیفیت؟ یا حضرت زهرا همین طور؟ بابای اینها کف دستشان داده شد تا این که اینها به همین جا رسیدند! یا امام حسن یا امام حسین؟ وقتی که پیغمبر را آمدند این بچه‌ها و این مردم شروع کردند سنگ زدن و چکار کردن و [پیامبر] فرار کرد، از پیشانی و پای پیغمبر داشت همین طور خون می‌آمد، حضرت آمدند بالای کوههای مکه آن جا پر از کوه است دیگر آن جا هم ول نکردند که امیرالمؤمنین و خدیجه که حضرت خدیجه آمده بود و جلوی پیغمبر ایستاده بود و سنگها به حضرت خدیجه داشت می‌خورد! ببینید چه زنی بود؟ که به پیغمبر سنگ نخورد سنگ می‌خورد در سرش، سنگ می‌خورد در کمرش، سنگ می‌خورد... امیرالمؤمنین هم بچه‌هایی که این الواطها آنها را تربیت کرده بودند دنبال می‌کرد آن هم سنگ به اینها می‌زد و آنها را پراکنده می‌کرد، حضرت آن موقع ده دوازده سالشان بود یک بچه‌ی ده دوازده ساله بود. همان جا حضرت نشسته بود و از شدت بیحالی رمقش رفته بود

جبرئیل آمد و گفت خدا سلام می‌رساند و گفت که ما تمام قوای عالم وجود را در اختیار تو قرار دادیم صاعقه را در اختیار تو قرار دادیم رعد و برق را در اختیار تو قرار دادیم زلزله را در اختیار تو قرار دادیم باد را در اختیار تو قرار دادیم، اشاره بکنی باد آمده همه اینها را به هوا پرتاب کرده، تو اشاره بکن اصلا زلزله می‌آید مکه را می‌برد به زمین، صافش می‌کند. تو اشاره بکن...! آن جا دروغ هم که نگفت دیگر، جبرئیل می‌گوید خدا گفته ما این کار را می‌کنیم آنجا پیغمبر فرمود من از نفرین کردن چه فایده ای می‌برم؟ حال که قرار است ببینید عجیب است ها! همین ما در قرآن می‌شنویم انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت به به چه مقامی! خوش به سعادت ایشان! ای کاش ما هم جای آنها

بودیم یک

فحش ما نمی‌توانیم بشنویم می‌گوییم ای کاش ما جای آنها بودیم، تمام اینها را جبرئیل گفت آمدیم برای شما قرار دادیم، همه را پیغمبر گفت وقتی این زبان بخواید بگردد چرا به دعا نگرده؟ اصلا چه عظمتی است؟ واقعا چه عظمتی است؟

خب من وقتی بخوام نفرین کنم خب دعا کنم این که بهتر است. و این را ما باید یاد بگیریم؟ به دشمن خودمان هم دعا کنیم، چرا؟ چون خدا دست او را هم بگیرد، حالا غفلتی او را گرفته جهالتی گرفته، به ما بدی کرده بدی کرده که کرده، من در همین سفر قبل که سفر عمره مشرف بودم خب توفیق داشتم که الحمدلله نیابتا از طرف دوستان و رفقا خب آن جا گاه گاهی به وظیفه‌ی دعاگویی مشغول بودیم اصلا بدون این که بخوایم یا نخواهیم بدون این که، در ضمن این که رفقا و دوستان و مؤانسین و آن افرادی که خب با آنها مانوس هستیم و محشور هستیم، بخوایم یا نخواهیم همه افراد دیگر می‌آمدند همه را از یک کاسه دعا می‌کردیم هر کسی می‌آمد در ذهن دعایش می‌کردیم حالا این! هیچ رد نمی‌کردیم چرا حالا که خدا به تو توفیق داده آمدی اینجا، خودت هم که نیامدی، منت بر سر تو گذاشتند تو را آوردند نه این که تو بخوای سر خدا منت بگذاری و بروی، نه! آنها سر تو منت گذاشتند حالا که منت گذاشتند آوردند اینجا، هر کسی در ذهنت آمد دعایش کن چه عیب دارد؟

در حالی که پیغمبر را چه کردند؟ واقعا چه کردند؟ واقعا چه بر سر او آوردند؟ ماوذیت^۱ نبی مثل ما اوذی هیچ پیغمبری مانند من این قدر اذیت نکشید! در عین حال آن جا را نگاه می‌کند دعا می‌کند، در جنگ احد دعا می‌کند مرحوم آقا این قضیه را فرمودند فرمودند اگر پیغمبر دعا می‌کرد و زلزله می‌آمد باد می‌آمد صاعقه می‌آمد دعایش مستجاب می‌شد کفار هم از بین می‌رفتند اما آن مقام انما یرید الله لیذهب را پیدا نمی‌کرد یعنی آن انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت، این را هم می‌خواهد. اگر خدا شما را به طهارت می‌خواهد برساند نگوید که خدا پف می‌کند اینها می‌رسند به طهارت، نه! خدا اینها را می‌آورد سنگ می‌زند در سر پیغمبر، بعد هم جبرئیل را می‌آورد که نفرینشان کن می‌گوید نه! من نمی‌کنم. اینها بندگان توهستند اینها از امت من هستند کافر ند کافر باشند چرا من نفرین کنم ایشان را؟ می‌گوید حالا که نفرین نمی‌کنی خب مقام طهارت به تو می‌دهیم.

سیدالشهدا علیه السلام امام بود. امام بود مثل همین امام زمان ما بود مثل امام صادق، امام بود. در جریان کربلا خطاب آمد که این جریان جریانی است [که] خدا برای شما تقدیر کرده می‌توانی این

^۱ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۲۴۷.

جریان را رد کنی بگویی نه! خدایا من نمی خواهم من نمی توانم ببینم، این وضع را نمی توانم ببینم آخر

چطور ممکن است یک همچنین اوضاعی پیش بیاید؟ آخر چطور ممکن است یک همچنین قضایا و مسائلی پیش بیاید که انسان اصلا نمی تواند بیان کند واقعا؟ بیانش مشکل است! حالا یک کسی بیاید ببیند! چطور ممکن است یک همچنین قضایا و مسائلی پیش بیاید؟ ولی خدا گفت، امامت تو هم محفوظ است مقامت هم محفوظ است می خواهی کربلا پیش نیاید نیاید ولی یک چیز هست، آن مقام شفاعت کبری آن نصیب تو نمی شود شفاعت کبری یعنی چه؟ یعنی هر کسی را که بخواهی شفاعت کنی در روز قیامت این می شود شفاعت کبری. هر کسی را هر گناه کاری را هر شخصی را از اول خلقت تا آخر خلقت، همه افراد را، شفاعت این نیست که فقط گناهگار، نه! افراد را دستگیری کنی حتی خوبان را بیایی دستشان را بگیری بالاتر ببری! مگر کسی می تواند این کار را انجام بدهد؟ این مقام کربلا را می خواهد مگر کربلا شوخی بود؟ شمایی از آنها را می توانی نگاه کنی؟ می توانی یکی را تحمل کنی؟ مگر کربلا شوخی است؟ اصلا انسان یکی را هم نمی تواند تحمل بکند

پس این که به مقام طهارت و شفاعت رسیدند با پر قو و نمی دانم پذیرایی حورالعین به دست نمی آید، همین ها را دارد. بلند شو بیا آن جا تکه تکه می کنند در روز عاشورا بعد هم بدنت را می اندازند زیر اسب! این جوری! و بعد هم مسائل بعد از عاشورا، آن قضایای دیگر و مطالب دیگر که صد درجه از عاشورا بدتر است و همه اینها را هم به تو گفتیم، این طور خواهد شد و خواهد شد و خواهد شد و خودت هم داری می بینی می گوید باز راضی هستم می گوید راضی هستم

این عصمت کجا و آن عصمتی که فقط انسان در فعل خلاف نرود کجا؟ حضرت داوود فقط خدا به او عنایت کرده بود در خارج عمل خلاف انجام ندهد آن عصمتی را که به سیدالشهدا داده کجا و آن که به افراد دیگر ولو پیغمبر؟ اصلا ربطی به هم ندارند اصلا ارتباط با هم ندارند. شما یک سنگ ریزه را در بیابان رها کنید تشبیه این است یک قطره را در یک اقیانوس بیاندازید. عصمت اقیانوس کجا عصمت یک قطره کجا؟ قطره بیاندازید در اقیانوس آرام. این اینها را می طلبد.

در مسأله حضرت زهرا، حضرت زهرا معصوم است اما برای رسیدن به آن عصمت باید کار انجام بدهد کارش همین ها بود. امیرالمؤمنین به آن جا رسیده حالا می خواهد دست حضرت زهرا را هم بگیرد او را هم برساند؟ مشکل است! هان؟ شربت بیدمشک که نیست. غضب خلافت است بردن فدک است از بین بردن تمام ارزشهایی است که پدرش ۲۳ سال زحمت کشیده، همه را گرفتند بردند، به حسب ظاهر خب باطن دارد کار خودش را می کند، قضیه شوخی که نیست خلافت را گرفتند غضب کردند، خلافت را غضب کردند یعنی چه؟ یعنی بر تمام کارهای پیغمبر یک مهر بطلان زدند پرونده را

بستند گذاشتند کنار گذاشتند کنار! چند روزی آمد و رفت و فوت کرد و مرد و پرونده او بسته شد و از این به بعد خودمان هستیم، هر کاری دلمان بخواهد می‌کنیم نماز را عوض کردند احکام را عوض کردند حی علی الصلوی را تبدیل به الصلوی خیر من النوم کردند این طرفش را زدند آن طرفش را زدند حلال خدا را حرام کردند حلال خدا را حلال کردند گفتند خودمان هر چه می‌خواهیم دیگر، خودمان هر کار دلمان بخواهد انجام می‌دهیم این مسئله مسأله شوخی نیست مسئله شوخی نیست آقا یک جریان پیدا شد برای مرحوم پدر ما، یک جریانی پیدا شد، پدر ما کی بود؟ یکی از افراد بود یکی از صلحا بود دیگر، یکی از صلحا بود، آمد زحمت کشید در اینجا و واقعا تکلیف خودش را به نحو احسن انجام دادو آن چه را که باید یک بنده خالص و صالح و مطیعو دلسوز نسبت به تکلیف باید انجام بدهد ایشان انجام داد بنده نتوانستم بعد از فوت ایشان ببینم که انحراف ایجاد شده، خونریزی معده کردم، شبها تا به صبح بنده نمی‌خوابیدم، مسائلی برای من پیش آمد که تکرارش دیگر ممل است و فلان، اینها همه برای چه بود؟ سالها گذشت خدا می‌داند در این دل من چه گذشت؟ هیچ کس خبر نداشت، همه با مسائل عادی برخورد می‌کردند اما آن کسی که می‌فهمید کی بود؟ آن کسی که این انحراف را می‌فهمید کی بود؟ آن کسی که می‌دید الان چه جنایتی دارد انجام می‌شود کی بود؟ جنایتی انجام شد که بعضی از بزرگان همین پریشب آمده بودند در اینجا آن کنار نشست گفت آقا شما می‌دانید مکتب پدر شما زیر سوال رفته؟ گفتم بله می‌دانم. گفت مقصر کیست؟ گفتم به من چه مربوط است هر کسی هست؟ بقیه که دست در جیب می‌گذاشتند و قب قب به گلو می‌انداختند و در خیابان راه می‌رفتند آنها حال خودشان را داشتند آنها در عالم خودشان بودند، من برای این قضیه خونریزی معده کردم

حالا شما ببینید حضرت زهرا می‌بیند تمام زحمت ۲۳ ساله پیغمبریش رفت هوا، همه رفت هوا! مگر شوخی است قضیه؟ همه از بین رفت. آن یارو که رفت بالای منبر نشست و به اندازه یک بز حالیش نمی‌شود آمده می‌گوید همه بیایید به طرف ما آن آدم نفهم جلاد عوضی فاسق فاجر هم شده پادوی او، همه باید بیایند از این تقلید کنند، همه از این تقلید کنند اگر تقلید نکنید بیرونتان می‌کنیم، بیرونتان می‌کنیم می‌زنیم می‌کشیم، لشگر می‌فرستادند لشگر می‌فرستادند با آنهايي که ترمرد می‌کردند آنها را اعدام می‌کردند با ز نشان زنا می‌کردند، این مؤمنین! این مسلمانها و جانشینان رسول خدا! اعدام می‌کردند! تاریخ همیشه تکرار می‌شود همیشه تکرار می‌شود متنی آن مرام همیشه وجود دارد حالا حضرت زهرا سلام الله علیها چکار کند؟ خب از آن طرف آن سعه را ندارد آن سعه کدام است؟ همان که خدا اراده کرده حضرت را به آن جا برساند، هنوز ندارد و از یک طرف همه نیروهای الهی، خدا در

اختیارش گذاشته، صاعقه را در اختیارش گذاشته باد را در اختیارش گذاشته زلزله را ...، حضرت زهرا اگر یک نفرین می کرد همان جا مسجد مدینه می رفت و همه اینها را می برد و صاف تمام می شد، تمام می شد و امیرالمؤمنین هم می رفت می نشست. ولی آیا این صحیح است؟ صاعقه را در اختیارش گذاشته باد را گذاشته زمین را گذاشته زلزله را گذاشته، آتش، فلان، همه ی قوای الهی در اختیار حضرت زهرا قرار گرفته، دعا کند لب باز کند عالم کن فیکون می شود، ولی آن طهارت و رسیدن به آن مقام شفاعت، بایستی صبر کرد این جا است که امیرالمؤمنین آمد و به داد او رسید. او را کمک کرد.

او را راهنمایی کرد که بله! خدا به اطاعت تو است خدا اگر بخواهی بگویی اطاعت تو را می کند، دعا بکنی مستجاب می کند نفرین بکنی چه می کند، اما مگر تو نمی خواهی به آن جا برسی؟ پس هیچی نگو، او هم می خواهد برسد دیگر، مثل سیدالشهدا مثل خود پیغمبر مثل خود امیرالمؤمنین، خود امیرالمؤمنین مگر نبود؟ حتی از نظر خود ظاهر، امیرالمؤمنین نیاز به دعا کردن ندارد، همین شمشیر را می کشید کی می توانست بیاید جلو؟ واقعا اگر امیرالمؤمنین شمشیر را می کشید کی بود؟ آن عمر بلند شود بیاید جلوی امیرالمؤمنین؟ کی بیاید؟ حالا کاری به دعا و نفرین نداریم. ولی شمشیر را می کند در غلاف صبر می کند هیچی نمی گوید. شما این را می خواهید بفرمایید مبارکتان باشد شما این را می خواهید مبارکتان باشد من را خلیفه نمی خواهید هیچ اصراری نمی کنم خداحافظ شما به سلامت به سلامت، هزار سال ما از خدا همین را می خواستیم. مگر ما مثل بقیه هستیم برای رسیدن به مقام و این حرفها بخواهیم به هر کاری دست بزنیم و به هر فتنه ای بخواهیم اقدام کنیم؟ نه آقا! ما از خدایمان هست برویم در خانه بنشینیم. نعمتی از شما دارد فوت می کند تازه می خواهید منت هم سر آدم بگذارید.

پس مسئله هیچ منافاتی به عصمت حضرت زهرا ندارد. این درخواست حضرت زهرا این مربوط می شود به مسأله دین، احساس دین، احساس حمیت احساس اخلاص و دلسوزی برای مکتب پیغمبر اما بالاتر از این هم یکی چیزی هست، صحبت در این است. آن یک چیز را امیرالمؤمنین می داند حضرت زهرا هم با این صبرش به آن یک چیز رسید، شدند چی؟ مساوی. اگر حضرت زهرا می خواهد به آن مرتبه برسد نباید اینها را نفرین کند نباید اعتراض کند و باید به همان مشیت و تقدیر الهی تسلیم باشند

دیگر انشاءالله بقیه ی مطالب برای جلسه بعد که این مندره می فرمایند چگونه می توان عقل عملی را تقویت نمود؟ انشاءالله این دیگر برای جلسه بعد که این جزو این مطالب و مسائلی که به نحو مستمر باید عرض شود.

انشاءالله که همه موفق باشید و از خداوند توفیق و تسدید همه را خواستاریم. اللهم صل علی
محمد و آل محمد^۱

^۱ حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات مبانی سیر و سلوک الی الله، ۱جلد، مکتب وحی - تهران - ایران، چاپ: ۱.